

داستان بزرجمهر حکیم

بقلم آرتور کریس تن سن ترجمه آقای عبدالحمید میگرد

۴

در این صورت دو ماخذ بهاوی ما پند نامک و کتاب بازی شترنج بایستی دیرتر تدوین شده باشند یا لا اقل آنها را چندی بعد نوشته باشند و مؤلف، یا نویسنده آنها هم معرب بزرجمهر را بشکل بهاوی وزرک مهر ساخته باشد .

با مطالعه در قسمتی دیگر از دیباچه بندنامک که بزرجمهر در آن اشاره ذیل را نموده است می توان ثابت کرد که پند نامک - بشکل فعلی - کتابی است که مبدأ آن زیاد کهنه نیست .

« در مدت سیصد سال خاناندانی تپاه شد و نامش فراموش شد که کسی یادی هم از آن نمی کند و مابند مغان در هم ریخت و بنا یا کی آلوده شد . »

بدیهی است که این کلمات پس از غلبه مسلمان بر ایران نوشته شده است . بر طبق این جمله ما می توانیم تاریخ انشاء آنرا بسه قرن بعد از سلطنت خسرو اول یعنی در اواسط قرن نهم میلادی (قرن سوم هجری) تعیین کنیم .

این درست همان موقع بحبوحه تدوین کتب بهاوی است بدست علماء دین زرتشت از روی بقایای ادبیات مذهبی عهد ساسانیان گمان می کنم بنا بر مطالبی که گفته شد می توان با قدری احتمال بسط و توسعه داستان بزرجمهر را به ترتیب ذیل خلاصه نمود .

در موقع سلطنت خسرو اول ایران در تحت نفوذ ادبیات و تمدن هندوستان قرار گرفت . یکی از اولین محرکین جریان این نفوذ برزویه طبیب بود که برای مطالعه در جرف و شغل خویش به هندوستان رفت و کتاب پنچنتترا را با اسم کللیک و دمنگ به بهاوی آورد و متذمه بر آن نوشت . مشتمل بر ترجمه حال خویش که در آن فلسفه بشری متبایل برهد و ریاضت راعرضه کرد که هر چند باحتمالاً با مذهب زرتشت مخالف است ولی چون با مذهب قدریان که نتیجه زروانیت رسمی است آمیخته بود ذوق و فکر مفکرین ایران قدیم را جاب نمود .

برزویه مورد عنایت خسرو اول بدین جهت واقع شده بود که پادشاه کمتر از روحانیان زرتشتی تعصب داشت و با عاقلان فلسفی یونانیان و هندیان علاقه مند بود . کتاب کلینک معروف گشت و بزودی در طبقات فاضل ایران قدیم شناخته شد و چنان باعث شهرت مترجم آن گردید که نسلهای بعد نام او را بدیباچه یک کتاب دیگر هندی - بازی شترنج به پیوستند . کلمات و عبارات حکیمانه ای از برزهمر - نام اصلی برزویه - نقل نمودند و جملاتی بر از اندرز و پند او نسبت دادند که شخص او هرگز آن جملها را ادا

۱ - بکتاب « تحقیقات در باره مذهب زرتشت و ایران قدیم » که مؤلف نوشته

است مراجعه شود . صفحه ۴۵ و مابعد .

نکرده است. بعدها افسانه‌ها و داستانهای مختلفی که بحکماء دیگر مرتبط بود با اسم برزهمر پیوسته شد. با این ترتیب در طول چند قرن راجع به برزهمر افسانه‌هایی ساخته شد که حتی موضوع کتابهای کوچک افسانه‌های عرب واقع گردید. - در نتیجه قرائت غلط رسم الخط عربی بهایوان داستانها و گوینده جملهای حکیمانه «بزجمهر» نامیده شده است ولی چون نام مترجم بهلوی کللیک همواره بشکل مصغر برزویه ضبط شده بالاخره چنین گمان میکنند که برزویه و بزجمهر دو شخص مختلف و معاصر هستند که هر دو نیز در یک شهر تولد یافته‌اند. - معهذاتنا هويت و شخصیت اصلی آنها باقی است: میگویند بزجمهر یاره‌ای از قسمتهای کللیک را تدوین نموده یا بیشتر آنکه برزویه آنرا از هندوستان آورده و بزجمهر آنرا ترجمه کرده و مقدمه بر آن نوشته است. (در آن مقدمه برزویه بصیغه متکلم وحده افعال را صرف میکند. ۱) بالاخره داستان جستجوی گیاه روان بخش و کشف کتاب کللیک با اسم برزویه متصل شده در صورتیکه تمام افسانه‌ها و عبارات حکمتی با اسم بزجمهر پیوسته شده است.

بر طبق نمونه داستان احیقر که روایت آن در تهیه افسانه بزجمهر دخیل بوده بزجمهر را وزیر اعظم پادشاه بزرگ قلمداد نموده و باین مناسبت کلمات و پندهای مربوط بمملکتداری را باو نسبت داده‌اند.

در قرن نهم میلادی (قرن سوم هجری که روحانیان زرتشتی سعی در احیاء ادبیات مذهبی بزبان بهلوی که در آنوقت جزء السنه مرده بشمار میرفت مینمودند اسم مجعول حکیم را گرفته و آنرا بترکیب بهلوی (وزرگ مهر) درآوردند و با تفصیلات مقدمه کللیک کتابی بسبک اندرزهای زرتشتی تألیف نمودند که در آن چند عبارت که فلسفه بشری و ارستگی برزویه را افشا میکند با مطالب حکمتی و الهی تالیف نمودند بطوری که از آن این پندنامک را که یک کتاب اساسی برای حاجت مؤمنین است ساختند.

ظاهراً در حدود همان موقع است که داستان بازی شطرنج بزبان بهلوی نوشته شده است.

در اواخر قرن دهم میلادی (قرن چهارم) پندنامک با اصلاحات و الحاقات لازمه برای موافق کردن آن باذوق و فکر عامه مسامین بفارسی ترجمه شد و این همان ترجمه است که فردوسی آنرا در شاهنامه [بشعر] آورده است. ظفرنامه فارسی که امروز وجود دارد نیز همان ترجمه است که با تغییرات بیشتری آمیخته شده است. افسانه‌های مربوط ببزجمهر در ترجمه عربی خدای نامک که منبع اصلی آثار تمالبی و فردوسی بوده نیز داخل شده بودند.

بالاخره هويت سیاه برزین یا [سیماه] برزهمر با هويت بزجمهر توأم شده و با انتساب قتل برزین به برزهمر تقیصه ای را که در ترجمه حال او موجود بوده باین ترتیب رفع نموده‌اند.

۱ - با کتاب و. شون شرح کتابهای عربی مجلد دوم صفحه ۸۴ راجع به «کللیک»: فصل چهارم مربوط به برزویه طبیب نگارش بزجمهر یسر بختگان مقابله شده.

چون لااقل دو پایه نفر از بزرگان بامر هرمزد چهارم بقتل رسیده اند - مطابق جامع ترین روایات که روایت فردوسی میباشد - باید دانست سومین این رجال تاریخی سیاه‌برزین یا برزه‌ر برزویه طیب (بزرجمهر) است که بقتل رسیده یانه . تصور میکنم این احتمال خیالی ضعیف و سست است و دو دلیل مؤید این تصور می باشد :

اولا خیلی عجیب است اگر نام یکنفر را بدوشکل مصغر مختلف ضبط کنند یعنی برزویه و برزین .

ثانیاً از روایاتی که پایه و اصل منابع ما میباشد چنین برمیآید که شهیدان ظام و تعدی هرمزد از نجباء عالی ترین طبقات الناس بوده اند ولی هیچ دلیلی نیست که ثابت کند برزویه طیب - هرچند از خانواده خوبی هم باشد - بطبقه مزبور تعلق داشته باشد خاصه که تا زمان خسرو دوم عروج باین طبقه کاری بسیار مشکل بوده است . بعدها افسانه ها و حکایات و قصص جدیدی بافسانه های پیشماری که درباره بزرجمهر موجود بوده علاوه شده است . تعجب این است که داستان رشته جواهری که مرغی بلعید و مطابق روایت شاهنامه باعث خشم خسرو انوشیروان بر بزرجمهر واقع گردید باطرز دیگری در یکی از دو افسانه ای که مربوط ببزرجمهر در مرزبان نامه یافت میشود نقل گردیده است .

۱- ایزدگشسب یا یزدگشسب وزیر هرمزد - برطبق داستان پهلوی ورهران جوین - کشته شده است اما نه بدست هرمزد بلکه یکی از هه‌راهان خاص او در جنگ اورا بقتل رساند (در دیناوری و نهایت الارب و باعنی منقول است که پسرعمویش اورا کشت) این یکی از بزرگترین رجال است که بر و کوپپوس «Procopé» و مناندرس «Minandre» اسمش را ایسندگوسنس ، یسندگوسنت ضبط نموده اند (یوستی در کتاب اسامی ایرانی صفحه ۱۴۹) و رهران اذرمهان محتمل است همان ورهران اذر اذرمهان باشد که نام و تصویر او برنگینی نقر شده است . (موردتمان در مجله انجمن تحقیقات شرقی سال سی ویکم صفحه ۵۹۴ نمره ۳۰) Z. D. N. G.

ضمیمه

مستخرج از متدّمه کماله و دمنه که برزویه به بهاوی نوشته و ابن المقفع آنرا
بعربی آورده است :

چنین گوید برزویه طبیب متدّم اطباء پارس که پدر من از لشکریان ۱ بود و
مادر از خاندان عاماء دین زردشت و اول نهمی که خدای تعالی ۲ بر من تازه گردانید
دوستی پدر و مادر بود و شفقت ایشان بر حال من چنانکه از فرزندان دیگر مستثنی بودم و
بمزیت تربیت و تشریح مخصوص شدم و چون سال عمر من به هفت رسید مرا مؤذنبان سپردند،
چون در کتابت ماهر شدم پدر و مادر را شکر گفتم و در علوم نظر کردم نخستین چیزی
که در آن رغبت کردم علم طب بود و چندانکه اندک مایه وقوف افتاد و فضیلت آنرا
شناختم برغبتی صادق و حرصی غالب در تعلیم آن می کوشیدم تا بدان صنعت شهرت می
تمام یافتم و در معالجه بیماران متهدی شدم . آنگاه نفس خویش را میان چهارکار
که تکاپوی اهل دنیا از آن نتواند گذشت مخیر گردانیدم: و فورمال، لذات حال، ذکر
سایر و ثواب باقی . آنچه مرا باین انتخاب واداشت این بود که علم طب بنزدیک همه
خردمندان ستوده است و پیروان هیچ کیش و مذهب می آنرا ذم نکنند و در کتب طب
آورده اند که فاضل ترین اطباء آن است که بر علاج از جهت ثواب آخرت مواظبت
نمایند که بملازمت آن سیرت نصیب دنیا هر چه کامیابتر بیاید و دستگیری عقیبی مدخر
گردد تا چون آن تاجر نباشد که یا قوت سرخ گرانبهای را که بدان تمام ثروت دنیا
میتوانست یافت بخرمهرد بی بهائی داد، و باز در کتب قدهاء یافتیم که طبیعی که بصنعت
خویش مزد اخروی طلبد از نصیب دنیوی باز نماند و بدان کشاورز ماند که غرض
او در پراکندن تخم دانه باشد که قوت اوست اما گاه که علف ستور است خود بقیع
حاصل آید .

پس بر مداوای بیماران بجهت ثواب آخرت اقبال کردم و هر کجا از بیماری
نشان یافتم که در وی امید صحت بود معالجه از بوجه حسبت کردم و اگر امیدشفا
بیز مقطوع بود برای تسکین درد و رنج او هر چه در قوه داشتم دریغ نکردم و بر کار
خود اجر و مزدی نخواستم و چون یک چندی گذشت و طائفه از امثال خود را که در عام
دو یا برار با من بودند در مال و جاه بر خویشتم سابق دیدم نفس بدان مایل گشت
و تمنی مرا باین جهانی بر خاطر گذشتن گرفت نزدیک آمد که پای از جای برود
با خود گفتم ای نفس میان منافع و مضار خویش فرق نمیتوانی کرد و خرده مند چگونه
آرزوی چیزی در دل جای دهد که رنج و تعب آن بسیار باشد و انتفاع و استمناع آن
اندک و اگر در عاقبت کارها فکرتی شافی واجب داری حرص و شره این عالم بر تو
بسر آید و قویتر آسیبی در کارهای دنیا مشارکت مشتی دون عاجز است که بدان مغرور

۱- راجع باشکریان و « اسواران » بکتاب « شاهنشاهی ساسانیان » صفحه ۴۴
مراجعه شود . این کتاب را دوست فاضل و محقق ابن بنده آقای مجتبی مینوی بفارسی
ترجمه فرموده اند و قریباً طبع خواهد شد .

۲- منظور یزدان یا اورمزد است که در ترجمه تغییر یافته است .

گشته اند از این اندیشه تا ثواب در گذر و همت برا کتساب ثواب آخرت مقصور گردان که راه مخوف است و ... چون بر این سیاق در مخاصمت نفس مبالغت نمودم بر راه راست باز آمد و برغبتی صادق و حسبتی بی ریا روی بعلاج بیماران آوردم و روزگار دراز در آن مستغرق گردانیدم تا بمیامن آن در های روزی برمن گشاده گشت و صلوات پادشاهان برمن متواتر شد و پیش از سفر هندوستان و پس از آن انواع دوستکامی و نعمت دیدم و بجاه و مال از امثال و اقران گذشتم .

(سپس مقداری از مشهودات و آراء شخصی خود را درباره ادیان و ملل و صعوبت تمیز بین بدو خوب بیان نموده است . بصواب یا بخطا نولد که گمان میکند که این قسمت را ابن المقفع بر این فصل علاوه نموده است ؟)

بنابرین از رنجانیدن جانوران و کشتن مردمان ... (چون ابتداء فصل)
(پس از مباحثات جدیدی بانفس مؤلف بر آن میشود که چون تقدیر انسانی ناعلوم است بهتر این است که بکارهای اخروی و بامور معنوی بپردازد)
... بدین امید عمری میگذاشتم... تاسفر هندوستان پیش آمد بر قدم و در آن دیار هم شرائط بحث و استقصاء هر چه تمامتر بجای آوردم و بوقت باز گشتن کتب استنساخ نموده آوردم و یکی از آن کتابها کلیاه و دمنه است . (نقل از کلیله بهرامشاهی)

مستخرج از پندنامک بزرجمهر

۱ - پندنامک پهلوی

۱ - من بزرگمهر بختگان ... ۲۰۰ این یادگار را بیاری و نیروی یزدان و دیگر روانهای خوب و بفرمان خسرو شاهنشاه ایرانیان نوشتم زلفرهنک خوب بودن را برای آنان که بحکم تقدیر و امتیاز برمسند سعادت تکیه زده اند شاید و آنرا بگنج شایگان نهادم .

۱ - مقصود شاهنشاه (شاه شاهان) و شاهزادگانی است که بعنوان پادشاهی حکومت میکردند .

۲ - مترجم گوید عقیده پروفیسور نولد کد تأیید میشود با آنچه که ابوریحان بیرونی در کتاب الهند گوید :

«آرزو دارم کتاب پنج تنقرا را که نزد ما به کلیله و دمنه معروف است ترجمه کنم زیرا این کتاب که از هندی بفارسی و بعد از فارسی عبری رفته است بردست کسانی گذشته است که از تغییر مصون نمانده است . چنانکه عبدالله ابن المقفع باب برزویه را بر آن افزوده است بقصد آنکه مردمان سست عقیده را در دین بشک اندازد تا بسهولت بمذهب مانوی در آیند . در صورتیکه ابن المقفع از اضافه کردن این باب دریغ نکرده لابد از تغییر اصل کتاب نیز خودداری نموده است .»

۳ - استاد کریستنسن ترجمه مناصبی که بزرجمهر برای خود شمرده چنین کرده است : «وزیر اعظم شورای خصوصی ممالک و هیربد خسرو» ولی این ترجمه با دمن پهلوی که آن نیز چندان روشن نیست کاملاً تطبیق نمیکند .

از آنجا که خواسته گیتی همه گذرنده و تپاه شدنی و گردنده است آنکس هم که دارای خواسته‌های این جهانی شود، و موهبت الهی بر او قر و بزرگی بخشد، و کوشش بی رنج او را میسر گردد، و خواسته فراوان اندوزد، و به‌مترین کار و پادشاهی رسد، و برترین جاه را گیرد، و بزرگترین نام خواهد، و بنامبردارترین طریقی افروزش مان و میهن کند ۱، و او را زندگانی دراز و افزایش فرزند و پیوند و امید بزرگ و موهبت نیک برای عدل و داد و سود مردمان و پایداری نام و کارهای پادشاهی و نیز هرگونه فرخی دیگر در گیتی که هر یک گواه دیگری است حاصل شود چون با صاحبان ابن عقیده همداستان باشد که آن چند چیز را پایداری نیست مردی دوربین گردد.

در مدت یکصدسال تن بیایان و پادشاهی به‌نیستی رسید و در مدت سیصدسال دوده به تپاهی و نام‌فراموشی رسید و از خاطرها محو شد و مان و میهن بسوی ویرانی و آلودگی و ناپ و پیوند به‌یستی و ناپیدایی رفت و کوشش به بی‌بری و رنج و بار به بی‌ثمری رسید و پادشاهی بدست خدایان نماند و خواسته بدست آنانکه فرخی زمان ایشانرا آفریده شده بود ناپستاد اما کار روز بازمین پایدار است و تپاهی نیاید و حقیقت رادی و نام آنجهانی و کردار نیک هیچکس را نتوان از میان برد.

اکنون من هر چند میلی غالب بکوشش در رادی و وزیدن و پرهیز از گناه کردن دارم در قدرتم نیست که از عمل بر موجب فرمان خدایان زمان حکومت‌جائزه جلوگیری کنم، چشم را از دیدن گناهان تا آنجا که می‌دانم بمیل پرهیز می‌دهم. به هستی یزدان و نیستی دیوان، دین و روان و هشت و دوزخ و روز شمار و جزای سومین روز بعد از مرگ و رستاخیز و زندگی آنجهانی بیگمانم و آسایش تن و روان و جان و هر نیکی دنیوی و اخروی دلخواه من است و نیز برای سود مردم روزگار کلمه‌های چند بر این یادگار نوشتم.

۲ - کدام مردم فرخ تر است ؟ آنکه بی گناه تر
 ۳ - کدام بیگناه تر ؟ آنکه بقانون یزدان راست تر ایستد و از قانون دیوان بیشتر پرهیزد.

۴ - که قانون یزدان و چه قانون دیوان ؟ قانون یزدان خوبی و قانون دیوان بدی است.

۵ - چه خوبی و چه بدی است ؟ خوبی در اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک و بدی اندیشه بد، گفتار بد و کردار بد است

۸ - بخوبی کیست شایسته تر ؟ آنکه دانای تر .

۹ - که دانای تر ؟ آنکه فرجام تن و دشمنیهای روان شناسد و خویشتن از دشمنی

روان بی‌بیم و برتر داند .

۱۰ - چه فرجام تن ؟ فرجام تن تپاهی بدن و دشمنی روان این‌اند: دروغ،

۱ - ترجمه مؤلف محترم باین ترتیب است: «که افروزش آنش مقدس درخانه»

معان کند».

اهریمنی، بفریفتن و نابودی مردمان فراز دادن.

۱۱ - آن دروج چه؟ - آزونیا، خشم و رشک و تنگ و شهوت و کین و

غفلت و سخن چینی

.....

۲۲ - مردمان را کدام هنر به؟ - دانش و خرد | خداداد |.

۲۳ - ... کدام يك ازین دو بهتر؟ آنکه تن بی بیم تر و بی گناه تر و بی

رنج تر تیمار کند .

۲۴ - دانش یا خرد | خداداد | کدام برای مردم بهتر؟ خرد شناسائی کار

و دانش پسندکار است .

۲۵ - گهر کدام به؟ زیرمنشی و چرب گوئی .

۲۶ - خوی چه به؟ نهانی بهشت ایزدان خواهی

۲۷ - دادچه به؟ بهی

۲۸ - کام کدام راست تر؟ بی گناهی

۲۹ - خوبکاری کدام به؟ خرسندی باندک

۳۰ - کرداری چه به؟ دین بیاداری

۳۱ - فرهنگ کدام به؟ آن که بدان راندن زمان و رهانیدن روان بهتر توانند

۳۲ - آرزم کدام به؟ به دوستی و خوشکنی

۳۳ - دام (Gloire) چه مه؟ خوبشکاری

۳۴ - هیمار (دشمن) کدام ستبر تر؟ کنش بد

۳۵ - بمردمان فرهنگ به یا گوهر خرد؟ افزایش تن از فرهنگ باشد

و خم (Caractère) پایدار از گوهر خرد آید . فرهنگ آراینده تن است و خم

نگاهبان جان .

.....

۵۶ - چیزیکه بمردمان رسد بیخست بود یا به کنش؟ بخت و کنش بایکدیگر

چنان اند که تن و جان، چه تن بی جان کالبدی بیکار است و جان بی تن باد ناگرفتنی

است، و چون بایکدیگر آمیخته باشند نیرومند و سودمند باشند ۱ .

۵۷ - بخت چیست و کنش چیست؟ بخت نیز کنش نهانی است که بمردمان

داده شده است .

۵۸ - حواسته گیتی بچه ماند؛ بچیزیکه بخواب بیند گاه نیک و گاه بد،

چون از خواب بر آیند چیزی آنجا نیست .

۱- این موضوع در اواخر دوره سلطنت ساسانیان همواره مورد بحث بوده و

بافکری قدری در کتاب «مینوی خرد» که کتاب پهلوئی آن دوره میباشد مورد فحص

و بحث قرار گرفته است . در دوره بعد از ساسانیان متابعت شدیدی که از مذهب زرتشت

بعمل میآمد این عقیده را قدری مطرود و مردود ساخت... بکتاب «تحقیقات درباره مذهب

زرتشت در ایران قدیم» تألیف آقای کریس تنسن بصفحه ۵۷ و مابعد مراجعه شود .

- ۵۹ - اندر گیتی که سر بلند تر؟ فرمانروای نیرومند پیروز گر نکوکار
 ۶۰ - که مستمند تر؟ درویش نابخرد کجرو
 ۶۱ - که نافرخ تر؟ دین آگاه کجرو

.....

۱۶۹ - به گیتی فریمته مبوید اگر چند بسیار خواسته اندر جهان دارید، چه گیتی
 بکس بنماند و نه کوشک و خان و مان و شادی بازت دهد ... ۱

روایت فردوسی

مستخرج از اولین ظفرنامه فارسی

یکی آفرین کرد بر شهریار	که دل شد بکردار خرم بهار
چنین گفت کای داور تازه روی	که بر تو نیابد سخن عیب جوی
خجسته شهنشاه پیروز بخت	جهاندار با دانش و نیک بخت
نوشتم سخن چند بر بهاوی	ابر دقتر و کاغذ خسروی
سپردم بگنجور تا روزگار	بر آید بخواند مگر شهریار
بدیدم که این گنبد دیر ساز	نخواهد همی لب گشادن بر از
اگر مرد برخیزد از تخت بزم	نهد بر کف خویش جانرا برزم
زمین را بپردازد از دشمنان	شود ایمن از رنج اهریمنان
شود پادشا بر جهان سر بسر	بیابد سخنها همه در بسر
بگیرد برمدی جهان فراخ	کند گلشن و باغ و میدان و کاخ
نهد گنج و فرزند گرد آورد	بسی روز بر آرزو بشمرد
فراز آورد لشکر و خواسته	شود کاخ و ایوانش آراسته
گر ایدونکه درویش باشد برنج	فراز آرد از هر سوئی نام و گنج
ز روی و ز ناروی گرد آورد	ز صد سال بر بودنش نگذرد
شود خاک و بی بر شود رنج اوی	بدشمن بماند همه گنج اوی
نه فرزند ماند نه تخت و کلاه	نه ایوان شاهی نه گنج و سیاه
چو بنشیند آن جستن باد اوی	بگیتی نگیرد کسی یاد اوی
برین کار چون بگذرد روزگار	ازو نام نیکو بود یادگار
ز گیتی دو چیز است جاوید و بس	دگر هر چه باشد نماند بکس
سخن گفتن نغز و کردار نیک	بماند چنان تا جهانست و ریک
ز خورشید وز آب وز باد و خاک	نگردد به نام و گفتار پاک
بدینسان بود گردش روزگار	خنک مرد با شرم و پرهیزگار

۱ - تمام این قسمت بسعی و اهتمام دوست فاضل و ارجمند من آقای مینوی
 از کتب گنج شایگان که نسخه‌های از آن در کتابخانه مجلس موجود است استخراج
 شد و چون بی یاری و همراهی ایشان انجام این کار از عهد من بنده خارج مینمود
 فرصت را مغتنم شمرده و با بن وسیله تشکرات همیشگی خود را از ایشان تجدید میکنم -